



از راست
عبدالوهاب امیری
عبدالحمید قربانی
ابراهیم رضایی
ناظر حسینیان

با ابراهیم، ناظر، عبدالوهاب و عبدالحمید که میهمان نجابتشان بودم

دیروز و امروز؛ وفادار

غفور یان

با آقای رضایی که تماس می‌گیرم، او از کم و کیف و هدف کارمان می‌پرسد. پاسخش را که می‌دهم، صمیمانه می‌پذیرد تا تعدادی از دوستان رزمنده اش را برای مصاحبه هماهنگ کند. وعده مان می‌شود یک ظهر جمعه که من در گلشهر میهمان خانه آقای رضایی که خودش جانباز دفاع مقدس است می‌شوم.

جا بوده. می‌گویند پس از انقلاب اسلامی، جنگ که شروع شد من شانزده ساله بودم که تقاضای حضور در جبهه دادم اما چون سن و سالم کم بود ثبت نامم نکردند. علاقه زیادی به حضور در جبهه باعث شد با فتوکپی کارت اقامت برادرم برای اعزام به جبهه اقدام کنم که سرانجام موفق شدم. ضمن این که در پایگاه بسیج منطقه گلشهر هم فعالیت داشتم و از این طریق هم من را می‌شناختند.

آقا ابراهیم در مجموع ۲۲ ماه و هشت روز سابقه جبهه دارد. می‌گویند سال ۶۰ برای اولین نوبت برای آموزش به تیپ یک ارتش در بجنورد رفتیم. آن موقع تعدادی از اسرای عراقی هم در بجنورد نگهداری می‌شدند. پس از ۷ روز مرخصی در مشهد در جریان آزادسازی سوسنگرد بود که به عنوان نیروی پشتیبانی به جبهه اعزام شدیم. سال ۶۱ نیز در عملیات بیت المقدس در خطوط پشتیبانی و به عنوان نیروهای سنگرساز حضور داشتم. اولین

وارد خانه که می‌شوم به استقبال می‌آیند؛ ساده و صمیمی و با همان لهجه اصیل افغانستانی. ۵ رزمنده آن سال ها، حالا شاید برای اولین بار می‌خواهند از خاطراتشان بگویند...

وقتی باب گفت وگو را باز می‌کنم، از همه آن‌ها این جمله را می‌شنوم که می‌گویند: «حضرت امام فرمودند که دفاع از اسلام واجب است و ما هم اطاعت امر کردیم...»

آقا ابراهیم و ۲۰ درصد موج انفجار

ابراهیم رضایی که امروز ما را میزبانی می‌کند، از سال‌های خیلی قبل و زمانی که سن و سال کمی داشته به ایران آمده است آن طور که می‌گویند به خاطر نمی‌آورد که دقیقاً چه سالی به ایران آمده‌اند. با او به سال‌های قبل انقلاب و سال‌های مبارزات مردمی علیه رژیم پهلوی برمی‌گردیم. آقا ابراهیم از تظاهرات‌های آن روزها می‌گوید و اولین باری که سربازان رژیم گاز اشک آور می‌زنند و او هم آن

بار در عملیات میمک تک تیرانداز بودم، حدود اذان صبح بود که با خمپاره‌ای که کنارمان خورد به طرف دیگر پرتاب و بیهوش شدم. ۲ مرحله به موج انفجار گرفتار شدم.

اواخر سال ۶۱ نیز حدود ۴ ماه از طرف نیروهای استان اصفهان در جبهه غرب و در کنار رزمندگان کرد حضور داشتم. آقا ابراهیم که امروز هم یک بسیجی فعال است و یک موسسه قرآنی را در گلشهر اداره می‌کند، هم چون تمام رزمندگان مهاجر از ارادتش به حضرت امام و مقام معظم رهبری می‌گوید.

او اگرچه امروز چشم‌هایش ضعیف شده است و موج انفجار گاهی اذیتش می‌کند اما تاکید دارد که امروز هم همچون سال‌های جنگ گوش به فرمان مقام معظم رهبری است و هر کجا لازم باشد آماده دفاع از مرزهای اسلامی و دین و قرآن است. او ۸ مرحله به جبهه اعزام شده که نوروز امسال با اردوهای راهیان نور به مناطق عملیاتی جنوب سفر و خاطرات آن سال‌هایش را زنده کرده است...

آقا ناظر و ۱۵ درصد شیمیایی

«ناظر حسینیان» دیگر رزمنده این جمع است که گفت وگویم را با او آغاز می‌کنم. آقا ناظر از نظر سن و سال از بقیه بزرگ‌تر است. مردی نجیب و دوست داشتنی که این روزهایش را با کارگری